



۲۰۱۴/۰۱/۰۶



پوهاند بشير احمد زکريا

شهزاده افغان و دوست امریکایی اش

ناول تاریخی

نویسنده : پوهاند بشير احمد زکرياپروفیسر دایمی و مدرس خاص
پوهنتون کولمبیا**ترجمه : رحمت آریا**

یاد آوری مترجم:

بدین وسیله میخوام از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات تایی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

فصل اول

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/zekria_bashir_ah_shazahae_afghan_wa_dost_amrikaii_ash_۰۱.pdf

فصل دوم

بعد از ترک لشکر اندس به سفرم جانب شمال به قصد لاهور ادامه دادم. در مسیر راه با چند پیشامد خورد و ریزه مانند جنگ های کوچک با سران محلی مواجه شدم. همچنان دو تن فراری انگلیس به کاروان ما پیوستند. تصمیم گرفتم از شهر احمد پور با شش شتر حامل ملزومات خود با عجله بیرون شوم. دوازه تن سپاهی، یک فراری اردوی انگلیس بنام جان برون^۱ همچنان سه تن افغان را که به فارسی و پښتو فصیح صحبت میکردند به دقت انتخاب کردم. خوشبختانه حالا اسپم فلورا^۲ را نیز مجدداً بدست آورده ام که بوسیله فراری دیگر از اردوی انگلیس چارلس

^۱ - John Brown

^۲ - Flaura

میسن^۳ که از کمپ ما یک هفته قبل فرار کرده بود، بمن بازگشتانده شد. بعد از دلخوری فراوان، سردردی، سوء تفاهم، تصور غلط و طفره و تعویق مردم بومی، سرانجام به لاهور مرکز امپراتوری سیکه رسیدیم. میدانستم که امپراتور رنجیت سینگ شخص نیرومند و مؤفقی بود، رنجیت سینگ برخاسته از خاکروبه غربت قادر به پانهادن بر اورنگ سلطنت شده بود، وی در سنین هفده سالگی اقوام جنگجوی سیکه را تحت لوای ملت واحد دور هم جمع و در بیست و یک سالگی به سلطان بلامنازع پنجاب مبدل گشته بود.

مهاراجا رنجیت سینگ به مثابه یک رهبر هوشمند منطقه بدرستی میدانست که بدون داشتن اردوی مدرن نمیتواند احترام برتانی را بدست آورد و فی الواقع در سایه دیپلوماسی - زور، و مد و جزر سیاست مستعمراتی برایش چانس بقاء میسر نیست. مهاراجا در سال ۱۸۲۲م سه نفر را استخدام کرد: یک نیمه اشراف فرانسوی بنام جین فرانسوا الارد^۴، مرد ایتالیوی ای بنام

۳ - Charles Masson

۴- Jean-François Allard : متولد سال ۱۷۸۴م. و در سال ۱۸۳۹م. فوت کرده است. موصوف در لشکر ناپلیون خدمت کرده و دو بار زخمی شده است. بعد از جنگ واترلو به فارس آمد و با سلطان عباس میرزا ملاقات کرد و حین ملاقات پیشنهاد خدمت به فارس را نمود. فارس به وی رتبه اعزازی بگروالی بخشید ولی هیچگاهی عساکر را در اختیارش ندادند. در سال ۱۸۲۰م. به پنجاب رفت و در سال ۱۸۲۲م. در رکاب خدمت رنجیت سینگ قرار گرفت. به وی وظیفه داده شد تا سپاه سواره و نیزه دار را آموزش دهد. بعد از تکمیل آموزش، رتبه جنرالی برایش داده شد و منبهد رهبر گروه جنگجویان افسران اروپائی در رکاب رنجیت سینگ شناخته شد. زبان ذری را در لاهور فراگرفت و حتی ادعا میکرد که استعداد شعر گفتن دری را در خود احساس میکند. الارد یک سکنه شناس نسبتاً ماهر نیز بود و تا دم مرگ تا سال ۱۸۳۹م. در خدمت رنجیت سینگ باقیماند.

- مترجم

د پانو شمیره: له ۲ تر ۷

افغان جرمن آنلاین په درنبت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

جین بیپتیست وینتورا^۶، یک هسپانوی بنام «اومزا» و مرد دیوانه وحشی صفت دیگری بنام پاولو دی اویتبل^۷ که بعد حین تجاوز انگلیس بر افغانستان به اردوی اندس پیوست. برای رسیدن

۶- Jean-Baptiste Ventura : نام مکمل وی گیوانی بیپتیستا روبن است که در سال ۱۷۹۴م. در مجاورت شهر مدونای ایتالیا تولد و در سال ۱۸۵۸م. فوت کرده است. نامبرده یک سرباز ایتالیوی، جنگجوی اجیر و ماجرا جو بود که سر انجام به لشکر رنجیت سینگه می پیوندد. نامبرده یک یهودی الاصل ایتالیوی بود که در سن هفده سالگی به اردوی سلطنتی ایتالیا می پیوندد، بعد با اردوی ناپیلیون می پیوندد و درینجاست که به رتبه دگروالی نیروی پیاده ارتقاء می کند. بعد از جنگ واترلو و افول ناپیلیون به مأمن خود برمیگردد ولی بعلت داشتن دیدگاه انقلابی و طرفداری از ناپیلیون مقامات محلی وی را بالاجبار وادار به ترک وطن می کند. اول به شهر تریست میروود و بعد به کنستاتوپل رفته و به کار معاملات کشتی های تجارتی آغاز می کند. به مجرد رسیدن این اطلاع که فارس در صدد استخدام سربازان اروپائی است بلاوقفه خود را به فارس میسرساند و منحیت مربی و ترینر سربازان شاه مقرر میشود تا سربازان را به میتود جنگی اروپائی تربیت نماید. درینجا رتبه دگروالی برایش اعطاء میشود. در سال ۱۸۲۲م. شاه فارس می میرد و موصوف پیشنهاده تمدید خدمت خویشرا به جاه نشین وی شاه عباس میرزا میکند. در فارس با دشمنی افسران اجیر انگلیسی مواجه میشود. از اینکه افسران انگلیس با فرانسویها دشمنی آشکار و خصمانه داشتند برای وی توطئه می چینند مبنی بر اینکه در زیر لوای ناپیلیون خدمت کرده است و بر مبنای همین توطئه نامبرده برطرف میشود. ونتورا رو به طرف شرق نهاده و در سال ۱۸۲۲م. با فرانسوا الارڈ در لاهور می پیوندد و هر دو در رکاب خدمت رنجیت سینگه قرار میگیرند. یکسال بعد هر دو افسر اروپائی رنجیت سینگه، قومانده نیرو های سیکه را در جنگ نوشهره بر علیه نیروی افغان بدست میگیرند، در نتیجه نیروی افغان منهزم و پیشاور بدست نیرو های رنجیت سینگه می افتد. با استفاده از وقوع اغتشاش در افغانستان ونتورا توانست حدود ارضی سلطنت لاهوری رنجیت سینگه را توسعه دهد. ونتورا به همراهی افسران جیره خوار و اجیر دیگر اروپائی مانند جنرال الارڈ، پاولو دی ایتیل و کلاود اوگوست کورت در تحرک و بسیج نیرو های سیکه دست بکار شدند و نیروی تربیت شده ای را بنام فوج خاص بمیان آوردند که قومانده آن بدست ونتورا افتاد. بعد ها ونتورا توانست نیروهای جنگی پیاده آماده تربیت نماید که متشکل از گورکه ها، پتهانها، اوریایی ها و بیهاریسها بود. ونتورا پیوسته مورد تفقد و مهربانی رنجیت سینگه قرار می گرفت و برایش رتبه جنرالی اعطاء نمود. نامبرده در لاهور با یک زن ارمنی الاصل ازدواج می کند. بیشترین وقت خویشرا در پیشاور به مطالعه مسکوکات گریکو باکتریک و کوشانی نیز اختصاص داده است. - مترجم.

۶- Oms

۷- Paolo di Avitable : متولد سال ۱۷۹۱م. و متوفی سال ۱۸۵۰م.، سرباز ایتالیوی، جنگجوی اجیر و ماجراجو بود. پدرش دهقان بود. در لشکر ناپیلیون و در جنگهای ناپیلیون شرکت کرده است. قبل از پیوستن به سیکه ها به صفت افسر اجیر در نیروی رنجیت سینگه، در اردوی فارس به صفت افسر اجیر کار میکرد. نامبرده در فارس بوسیله یک جاسوس به دربار فتح علیشاه راه یافت، زیرا فارس در آزمان در صدد استخدام سربازان و افسران اروپایی بود تا نیرو های جنگی فارس را به میتود سربازان اروپائی تربیت نمایند. تا شش سال در اردوی فارس خدمت کرد که برایش لقب اعزازی خان و رتبه اعزازی دگروالی اعطا گردید. در همینجا با کلاود اوگوست کورت آشنا شد. و بعد ها به معیت وی بدربار رنجیت سینگه رفت. نامبرده عالیترین لقب شجاعت فارس را که متشکل از دو شیر و یک نشان آفتاب است تصاحب نمود. سال ۱۸۲۷م. بود که به لاهور رسید و بوسیله مهاراج رنجیت سینگه استخدام و در نیروی توپخانه پنجاب به کار گماشته شد. رنجیت سینگه به وی وظیفه ملکی سپرد و به صفت گورنر وزیر آباد مقررش کرد و تا هفت سال به همین مقام باقی ماند. نامبرده شهر وزیر آباد را با وحشت و دهشت بیدریغ تحت سایه زور و شمشیر دسیپلین و اداره نمود. در سال ۱۸۳۴م. به حیث گورنر پشاور مقرر شد، یکسال قبل از این رنجیت سینگه پشاور را از افغانها گرفته بود. در پشاور هم مانند وزیر آباد شدید ترین ووحشی ترین سیاست " دار، قین و فانه" را عملی ساخت. در پشاور وحشی ترین و سبع ترین سیاست دهشت را پیاده

د پانو شمیره: له ۳ تر ۷

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

به دربار رنجیت سینگه به فکر یافتن رابط افتیدم. متوجه شدم که جنرال الارد رهبر دسته جنرالهای اروپائی در دربار بود. الارد بلند ترین مدال «لژن دونور»^۸ فرانسه را به دست آورده که به صفت کپیتان «هسار هفتم»^۹ در جنگهای ناپلیون مقرر و دو بار زخمی شده بود. موصوف بعد از شکست در جنگ واترلو به هندوستان مهاجرت کرد.

جنرال الارد مرد خیلی آگاه و برخوردار از فرهنگ عالی بود که در برابر اروپائیان عالیتترین نوع مهمان نوازی را از خود متبارز میساخت. وی مرا در مدخل ویلا یا خانه نیلاقی خود پذیرفت. این خانه منقش و میناتور شده شبیه خانه های ورسای^{۱۰} بود که در وسط بازار شرقی موقعیت داشت. طرز فرانسوی گفتن من جنرال را تحت تأثیر خود در آورد. لباس ابریشمی او شبیه چین بود که رنگ سرخ لاکه داشت و از گریوان تا به جلک های پاهایش میرسید. ریش دراز دو شاخه اش تا به قسمت سینه اش آویزان بود که با مو های با شکوه سفید برف مانندش تناسب موزون داشت. مستخدمین به همان رسم انگلیسی برایما چای عصریه با «کرمپت»^{۱۱} آوردند. طی صحبت مختصر پیرامون هوای بی اعتدال حاره ای از جنابعالی تقاضا کردم تا اگر بتوانند مرا به حضور اعلیحضرت امپراتور رنجیت سینگه برسانند و موقع شرفیابی را برایم مساعد سازند. موصوف با فرانسوی مختص بالهجه پیچیده شهر پاریس برایم بی میلانه جواب داد: " دیدن اعلیحضرت بنابر تراکم مصروفیات شخصی شان مشکل است." بعد در میان تبسم محیلانه خود ادامه داد: "به آگاهی تان باید برسانم که کسب مقام و منصب با یکبار دیدن آسان است ولی کنار رفتن از کار

کرد. قتل های دسته جمعی عام شد. بنابر همین سببیت و درنده خوئی بود که مردم محل او را بنام «ابو طبیله» مسمی ساختند که در واقع مغن نامش یعنی دی اویتیل است. گفته میشود که نامبرده افراد خاص استخدام شده داشت که مردم را از مردم مناره مسجد مهابت خان په پائین می انداخت تا جان میدادند. وحشت و سببیت وی تا اکنون در داستانهای فولکلوریک پشاور زنده است و مردم محل اطفال متمد و یاغی را بنام ابو طبیله یاد می کنند. زمانیکه موصوف گورنر پشاور بود و تنگی خیبر را در اختیار داشت، توجه اردوی بریتانوی را در جریان اولین جنگ انگلیس - افغان در سالهای ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲م. بخود معطوف نمود و خدمات حیاتی برای اردوی مهاجم انگلیس نمود. بعد از شکست لشکر الفنستن نامبرده در صدد انتقام می برآید و هر آنچه در توانش بود به لشکر انگلیس اهداء می کند. نامبرده پول کافی در اختیار اردوی انگلیس قرار میدهد. همچنان مقدار زیاد پول را به خزانه کمپنی هند شرقی داد که مقدار این پول ده لک روپیه گفته شده است. همچنان مقدار معتنابه پول و زیورات را به اروپا با خود انتقال میدهد. - مترجم

^۸ Legion d'honneur - بالا ترین نشان افتخاری دولت فرانسه است که اساس آنرا ناپلیون در سال ۱۸۲۰م. گذاشت - این نشان به آن اتباع غیر فرانسوی اعطا میگردد که در ساحات علمی، فرهنگی، نظامی و اجتماعی به فرانسه و جهان کمک نموده باشند. - مترجم

^۹ Seventh Hussars: هسار هفتم خطاب به سواره نظام خفیف بود که اساس آن در قرن پانزدهم در هنگری گذاشته شد. این نیروی سواره نظام دارای لباس خاص نظامی بود که بعد ها همین نام در لشکر اردو های مختلف اروپائی پذیرفته شد. هسار یا هوسر در لغت به معنی سرباز سواره نظام است. - مترجم

^{۱۰} Versailles: یکی از شهر های فرانسه است که با داشتن قصر های فراوان خیلی شهرت دارد که از سال ۱۶۸۲م. تا سال ۱۷۸۹م. برای یک قرن پایتخت فرانسه بود. این شهرک در هفده کیلومتری پاریس قرار دارد و تاکنون یکی از مراکز عمده اداری و قضائی فرانسه است. - مترجم

^{۱۱} crumpets: یک نوع کیک است که از ترکیب آرد، آب، شیر، خمیرمایه، بوره، نمک تهیه کنند و در اکثریت کشور های کامنولت خورده میشود. مترجم

د پانو شمیره: له ۴ تر ۷

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

مشکلتر از بدست آوردن کار است."

جنرال با مهربانی طبیعی که داشت در قصر مجلل خویش برایم محل اقامت تهیه و بعد از سپری شدن یکروز گفت: "برایت با امپراتور سیکه وقت ملاقات دارم". مهاراجا که در عنفوان جوانی با پلنگ می جنگید لقب «شیر لاهور» را از خود ساخته بود. دخول ما به دربار اعلیحضرت با اعلان شاهی دربار به جهر گفته شد و متعاقب آن وارد دربار شدیم. رنجیت سینگ خرامانه روی چوکی طلائی خویش نشسته و پاهایش را بی باکانه بالای هم انداخته بود، پیراهن سفید، و تنبان با پاچه های تنگ به تن داشت، دور کمرش را مروارید های خیلی کلان آذین میداد که در تار محکم یک لا چیده شده بودند. آنچه چشمانم را بیشتر از هر چیز دیگر بخود معطوف کرد زیور مشعشعی بود که به دور بازوی راست امپراتور برق کنان تلالو میکرد. با دانستن سابقه تاریخی کوه نور با خود گفتم: "مادر الماسها، الماس الماسها، میدانم از کجا آمده ای." بارگاه او با پرده های رنگارنگ ابریشم کشمیری و حلقه آرام چوکیهای سرخ مخملین زینت یافته بود که بازو های طلائی با حکاکی زمخت داشتند. روی دیوارها چند سپر و نیزه طلائی و نقره نین می درخشیدند. یکتعداد عاج چینائی و جنوب شرق آسیائی که با ظرافت خاص تراشیده شده بودند روی میز های سنگ مرمر بشکل ایستاده گذاشته شده بودند. قالین های مجلل ابریشمی پارس، بخارا و کشمیر پاهای ما را سرد میساخت. چنین شکوه شهنشاهی هر اروپائی بازدید کننده از دربار رنجیت سینگ را، پیرامون ثروت و قدرت وی تحت تأثیر قرار میداد؛ به باور من این دقیقاً همان چیز است که رنجیت آرزویش را در سر می پروراند. مهاراجا جثه کوچک داشت، یک چشمش کور بود و رویش را لکه های زخم چیچک با زمختی خراشیده بودند. خواهر گورنر جنرال لارد آکلند ایمیلی ایدن^{۱۲} در باره رنجیت سینگ با قاطعیت بیرحمانه گفته بود: "مهاراجای یک چشمه، با طره های خاکستری دور گونه هایش درست به موش خانگی پیر می ماند." سیاح جرمن بارون ون هیگل^{۱۳} حتی تصویر زشت و زمخت تر ازین میدهد.

امپراتور که از کنج یک چشمش بمن بالا و پائین نگاه میکرد کوشش داشت تا مرا ارزیابی کند. چند ماه قبل مهاراجا یکی از جنرالهای اروپائی خود را در اثر کولرا از دست داده بود؛ مهاراجا بدون شناخت مقدماتی پیشنهاد کرد تا قومانده مکمل لیوای «سینور اومز^{۱۴}» را به عهده بگیرم. در جواب به مهاراجا گفتم "من یک طبیب استم، در صدد دریافت وظیفه دایمی نیستم و هدف نهائی ام بازگشت به کشورم امریکاست". برایم تعجب آور بود که رنجیت سینگ در برابر رد پیشنهادش منجز نشد. ولی متعاقب این دیدار چندین بار در دربار امپراتور اشارات غیر مستقیم خود را مبنی بر آرزوی دریافت کار ابراز کردم. در جریان اقامتم در لاهور تقاضا به خدمات طبی من بیشتر شده میرفت خاصتاً برای ندمای دربار، ولی اکثراً به مداوای عوارض طبی مهاراجا می پرداختم

^{۱۲} - Emily Eden

^{۱۳} - Baron von Hügel

^{۱۴} - Señor Oms

که ناشی از تهیه معجون مضر خودش تبارز می نمود. با مصروفیات طبی خود خیلی آغشته شدم و با گذشت هر روز در بین ندمای دربار و اشراف بیرون دربار نیاز به خدماتم توسعه می یافت. هر چند جنرال الارد برایم یک مهماندار رؤوف بود ولی با گذشت زمان احساس می کردم که دیگر به مهمان دایمی تبدیل شده و از مهمان نوازی وی استفاده ناجائز می کنم. معهذاً مهاراجا خوش بود که مرا پهلوی خود داشته باشد زیرا وی به ادویه غربی تا اندازه ای باور داشت که به قول خودش ادویه غربی مرده را در قبر زنده میسازد.

در دربار رنگین و دنیای فاسد شیر لاهور تا اندازه گم شده بودم. اگر رنجیت سینگه جنرال توانمند، دیپلمات متجرب، هوشیار و تیز هوش بود ولی یک بُعد دیگر شخصیت هم داشت. رنجیت سینگه در فسق و عیاشی خود شُهره آفاق بود. رنجیت در هوسرانی نه تنها مشتاق به زنان زیبا بود بلکه بچه های مقبول را نیز می پسندید، معتاد به الکهول بود و نوشابه الکهولی ساخت خودش را خیلی دوست داشت، سرانجام همین نوشابه بود که او را کُشت. طی انعقاد رویداد های خاص، مهمانان برجسته خود را تحت تأثیر میآورد و در اعطای سخاوت نسبت به هر سلطان آسیا بخود میبالید.

یکدسته از دختران بلند سرو قد و خوش اندام برایش برگزیده شده بودند، همه آنها از فارس، کشمیر و نقاط مختلف پنجاب آورده شده بودند؛ اندامهای برجسته و برهنه شان از زیر حجابهای رنگین ابریشمین هر چشم هوسران را بخود جلب میکرد، طی محافل شاهانه همه شان چون جنگجویان، سوار بر اسپان پیراسته عربی با خرام خاص نمایان و مجهز با سپر، کمان و تیر های زر اندود و یا مُلّون به رنگ نقره و طلا بودند. مادامیکه زنان اسپ سوار به دور خیمه های مهمانان چهار نعل کنان میآمدند، امپراتور با تبسم شیطنت آمیز به مهمانان می گفت: "این یک بخش کوچک اردوی من است که تا حال قادر به تأدیب و دسپلین شان نه شده نشده ام و نمی دانم با آنها چه کنم."

بعد از چند ماه اقامت در دربار لاهور به انتهای شمالیترین شهر هند برتانوی، لودهیانه رفتم جایی که شاه مخلوع و بی تاج افغانستان، شجاع، زیر چشمان ناظر کپتان کلاود وید^{۱۵} جیره خوار برتانویها

۱۵ - Captain Claude Wade : نام مکمل او کرنیل سر کلود مارتین وید سی بی Colonel Sir Claude Martin(e) Wade C.B است که از سال ۱۸۲۳ تا ۱۸۴۰م. مأمور خاص گورنرجنرال هند بریتانوی در امور سرحد شمالغربی بود. نامبرده رابط و ناظم روابط بین رنجیت سینگه و شاه شجاع بود. موصوف در سال ۱۷۹۴م متولد شده است. در سال ۱۸۳۵م موفق به ختم دشمنی بین رنجیت سینگه و کمپنی هند شرقی شد که دشمنی شان به دوستی ابدی مبدل شد. در سال ۱۸۳۰م بریتانویها تصمیم گرفتند تا جای امیر دوست محمد خان را تعویض و شاه شجاع را به قدرت برسانند. بر مبنای همین تصمیم بود که در ۱۸۳۸م مسوده سه جانبه میان رنجیت سینگه ، شاه شجاع و دولت هند بریتانوی تهیه شد. سلطان لاهور رنجیت سینگه این مسوده را به تاریخ ۲۶ ماه جون سال ۱۸۳۸م امضاء کرد ولی گورنر جنرال لارد اکلند قبل از امضاء این مسوده را از طریق مکناتن، وید و مکسن در لودهیانه به شاه شجاع فرستاد. شاه شجاع روی چند ماده معاده ایراد گرفت ولی تضمین دولت هند بریتانوی را بخود تأمین نمود که سرانجام به تاریخ ۱۷ جولای سال ۱۸۳۸م. لودهیانه را بعد از امضای معاهده ترک نمود. شاه شجاع در لودهیانه تعداد قطعات خود را به شش هزار ارتقاء داد و در ۷ اگست سال ۱۸۳۹م. به کمک اردوی مشترک

د پانو شمیره: له ۶ تر ۷

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

بود. از اینکه علاقه مفراط به رفتن به افغانستان داشتم به شاه شجاع در باز پس گیری تاجش پیشنهاد خدمت کردم. در جواب این پیشنهاد نامبرده لقب "همدم رکاب همایونی!" را بمن اعطا کردند. اطراف شاه شجاع را ندمای متملق و لشکر ۶۰۰ زن و کنیز پُر کرده بود. همیشه از کوه ها و دره های زیبای افغانستان یاد آور میشد؛ وی که پیوسته با "قسمت" خویش در تکاپو بود، باز هم شب و روزش را به انتظار کسب تاج با شکیبائی سپری میکرد.

از دیدن شاه شجاع که بی صبرانه در پی شمردن ماه و سال بود نومید شدم و دو باره به دربار لاهور برگشتم. سرانجام به شفقت و مهربانی امپراتور نائل شدم، وی مرا به حیث گورنر گجرات مقرر کرد و ماهانه یکهزار و دوصد روپیه معاش برایم مقرر کرد، در پهلوی آن برایم اخطار داد که اگر کار خوب انجام ندهم مسلماً بینی مرا خواهد بُرید. درین سرزمین ها گوش بریدن ها، بینی بریدن ها، مُثَلَّة دستان و سیخ زدن در مردمک چشم اسرای برجسته دشمن و ملازمین و برده های بیچاره رسم غیر عادی نیست. طی خدمت دو ساله ام به امپراتور سیکه در گجرات لشکر خود را داشتم، مالیات را جمع آوری کردم، زندگی فئودالها را ارتقاء دادم و از عدالت نظارت کردم. در گجرات و لاهور یکتعداد مردم مرا به نام "شهزاده امریکائی" یاد میکردند. هم صلاحیت نظامی و هم اتوریتة ملکی گورنر را داشتم و طی دو سال در عیش و تنعم زیستم.

در بین بیزاری و بی میلی هایم در دربار رنجیت سینگه یکی هم آن بود که موصوف تحمل خوی و خرق عادت تند آیرلندی مرا نداشت. یکروز مرا متهم به تقلب نمود که سر انجام منجر به مشاجرة آتشین شد. در پایان رنجیت سینگه مرا تهدید به مرگ نموده گفت که اگر از قلمرو وی به سرعت خارج نشوم با مرگ حتمی و مسلم روبرو خواهم شد. تمام القابم گرفته شد و دارائی دوست داشتنی ام ضبط و به آنطرف دریای ستلج که یکی از شاخه های شرقی دریای اندس است خارج از اراضی سیکه پرتاب شدم. خوشبختانه پول کافی با خود داشتم. بعد از تفحص و وصول اطمینان به آنچه در کمر بندم بسته بودم به سواری اسپم «فلورا» در حالیکه سگم «دش» را مصونانه در آغوش داشتم از راه پشاور بطرف کابل افغانستان در حرکت شدم.

پایان فصل دوم

سیکھ و انگلیس بر اورنگ سلطنت جلوس نمود. کپتان ود در سال ۱۸۳۸م. با داشتن مأموریت خاص خویش در پشاور به معیت فرزند شاه شجاع، تیمور به اردوی سیکه پیوست و در جمله اولین کسانی بود که با استعمال زور و نیزه از تنگی خیبر عبور نمود- مترجم

د پانو شمیره: له ۷ تر ۷

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ